

# کورش منجی

پروایستی پسر ای  
یک فیلم بلند  
حسین فرخی

## □ اول

اشتوویگوی سال خورده‌ی مادی، شبی در خواب دید از دخترش ماندانا چندان آب برآمد که همدان و همه‌ی آسیا را فراگرفت. شاه مغان را خواست تا تعبیر این خواب کنند. مغان وی را از آینده چندان ترسانند که راضی شد دختر خود را به یکی از بزرگان ماد دهد و داماد مدعی تاج و تخت شود، پس، دختر به کمبوجیه داد که فردی از خاندان هخامنشی پارس بود. خلق و خوی ملایمی داشت و بی‌خطر هم به‌نظر می‌رسید. در سال نخست این پیوند، اشتوویگو دوباره در خواب دید از شکم ماندانا تاکی روید که شاخ و برگ‌های آن همه‌ی آسیا را پوشاند. این بار، خواب‌گزاران تعبیری پر وحشت از خواب شاه کردند و وی را وادار ساختند، دختر باردار را از پارس به همدان فرابخواند. ماندانا چون به همدان رسید، با او هم‌چون زندانیان رفتار کردند و هنگامی که پسر آورد، کودک را به هارپاک سپردند تا بکشد.

هارپاک، کودک را به شبانی از شبانان شاه «میترداد» (مهرداد) داد تا به کوهی ببرد و در میان جنگل بیفکند تا طعمه‌ی درندگان شود، اما سهاکو زن شبان که به تازگی فرزندی مرده به دنیا آورده بود، به پای شوی افتاد و خواست تا این کودک را به جای فرزند مرده نگاه دارند. میترداد پذیرفت و جنازه‌ی فرزند مرده را به بیابان افکند و بعد بازرسان هارپاک را گواه عمل خویش گرفت.

## دوم

کورش نزد شبان بریالید و به ده سالگی رسید و هم‌بازی فرزندان درباریان شد. در شاه بازی، کودکان، کورش را به شاهی برداشتند. او در بازی، به تقسیم افرادش پرداخت. عده‌ی اسلحه‌دار شدند، گروهی به ساختن کاخ پرداختند. یکی چشم شاه و دیگری بازرس شد. اما پسر آرتم پارس مادی زیر بار فرمان کورش نرفت و شاه بازی کودکان، به مجازات خاطی فرمان داد. پسر، شکایت نزد پدر برد و پدر برآشفته نزد اشتوویگو رفت که شبان‌زاده‌ی پشت پسر را سیاه کرده است.

شاه، شبان و کورش را فراخواند:

- تو چه‌گونه جرأت کردی با پسر کسی

که پس از من شخص اول کشور است، چنین کنی؟

کورش گفت: مرا به شاهی برگزینند و همه به فرمانم گردن نهاده‌اند جز او که سرپیچید و نافرمان شد و من چاره‌ی جز مجازات وی نداشتم. اکنون فرمان تورا است. اشتوویگو در شبان زاده خیره ماند و از شباهت او با خودش، و از جسارتش در سخن گفتن شگفت‌زده شد. به یاد کودک ماندانا افتاد. درباره‌ی کودک چندان از شبان پرسید که میترداد واقیبت ماجرا بازگفت. شاه دوباره مغان را فراخواند و پرسید: آیا هنوز خطری هست؟ مغان گفتند: «چون در بازی، کودک به شاهی برگزیده شده، خواب شاه تعبیر شده و خطر از میان رفته است، اما بهتر است که شاه، کودک را با مادرش روانه‌ی پارس کند.»

## سوم

کورش و ماندانا نزد کمبوجیه رفتند. اما هارپاک که همیشه از خشم اشتوویگو در هراس بود، به هنگام برومندی و دلوری کورش، پیامی برایش فرستاد و او را به پورش به ماد و برانداختن اشتوویگو فراخواند. وعده‌ی همراهی نیز داد. کورش هم پارسیان را تحت فرمان گرفت و در سال ۵۵۹ قبل از میلاد تدارک حمله دید تا خود را از زیر فرمان مادها خلاص کند.

کورش خود را به سرعت از سوی شمال باختری به رود هالیس (مرز ماد و لیدیه) رساند و در جنوب باختری عیلام که جزء آشور بود، و پس از فرو ریختن نینوا جزء ماد شده بود، جزء پادشاهی کورش گردید تا او با دولت بابل همسایه شود و مرزش از شمال به قبایل ایبری یا گرجی (سرزمین ساسپیرها) برسد. آن‌گاه همدان را گشود. سکاها را نیز شکست داد، بعد به لیدیه یورش برد.

کروزوس لیدی برای جلب نظر خدایان نذرها تقدیم معبد دلف کرد و از هاتف معبد درباره‌ی جنگ با کورش پرسید. هاتف پیش‌بینی کرد که اگر وی با پارسیان بجنگد، پادشاهی بزرگ ویران خواهد شد و سفارش کرد با یونانیان نیرومندتر هم‌دست شود. کروزوس به غلط افتاد و تصور کرد آن

## چهارم

کوروش از دجله گذشت و گبریاست والی سابق بابل را که به دربارش پناه آورده بود با خود همراه کرد تا راهنمایش نیز باشد، او نخست شهر سیپ یار را گرفت و خود را به دروازه‌های بابل رساند. بنونید که استحکامات و آنوقه‌ی فراوان داشت یک روزی ایستادگی کرد و سپاهیان پارسی در نخستین ماه پاییز وارد شهر شدند و پادشاه بابل تسلیم شد.

در این شهر نیز کوروش کسی را به غارت و کشتن نخواند. مردم منجی‌یی می‌خواستند تا آن‌ها را از ستم بنونید برهاند. لذا ورود سپاهیان کوروش را به گرمی پذیرا شدند و در عوض کوروش آرامش را به شهر بازگردانید و برای همه‌ی مردم آرامش و صلح آورد. حتا به بنونید مهربانی‌ها کرد، چندان که روحانیون بابلی در بیانیه‌ی آوردند که بنونید «خیال‌های بد کرد و در پرستش مردوک شاه خدایان به اهمال و مسامحه قایل شد. مردم استغافه کردند. مردوک رحم آورد و در جست‌وجوی پادشاهی عادل شد. کوروش پادشاه ایشان را برای سلطنت عالم طلبید و به کارهای او و قلب عدالت‌خواه او برکات خود را نازل کرد».

کوروش در بابل بیانیه‌ی صادر کرد که به استوانه‌ی کوروش معروف است و گفت:

منم کوروش، شاه جهان، شاه بزرگ، شاه نیرومند، شاه بابل، شاه سرزمین سومر و اکد، شاه چهار کشور، پسر کمبوجیه، شاه بزرگ، شاه انشان، نواده‌ی کوروش، شاه بزرگ، شاه انشان از تخمه‌ی چیش پیش، شاه بزرگ، شاه انشان، از دودمان پادشاهی جاوید که بعل و نبو [خدایان سومر و اکد و بابل] فرمانروایی آنان را گرامی می‌دارند و سلطنت آنان را به جان و دل خواستارند.

هنگامی که من به آرامش به بابل درآمدم، با سرور و شادمانی کاخ شاهی را جایگاه فرمانروایی قرار دادم. مردوک خدای بزرگ مردم گشاده‌دل بابل را بر آن داشت تا مرا... من هر روز به ستایش او همت گماشتم، سپاه بی‌شمار من بی‌مزامحت در میان شهر بابل حرکت کرد. من به هیچ‌کس اجازه ندادم که سرزمین سومر و اکد را دچار هراس کند. من نیازمندی‌های بابل و همه‌ی پرستشگاه‌های آن را در نظر گرفتم و در بهبود وضع‌شان کوشیدم، من یوغ ناپسند مردم بابل... را برداشتم. خانه‌های ویران آنان را آباد کردم. من به بدبختی‌های آنان پایان بخشیدم. مردوک خدای بزرگ از کردارم خشنود شد و به من کوروش شاه که او را ستایش کردم... به تمام سپاه من برکت ارزانی داشت و از صمیم قلب مقام شامخ او را پس ستودم. تمام شاهانی که در بارگاه‌های خود بر تخت نشستند، در سراسر چهار گوشه‌ی جهان از دریای زهرین [مدیترانه] تا دریای زهرین [خلیج فارس] کسانی که در... مسکن داشتند تمام شاهان سرزمین یاختر که در خیمه‌ها مسکن داشتند مرا خراج گران آوردند و در بابل برپایم بوسه زدند. از... تا شهرهای آشور و شوش و اکد و اشونوا و شهرهای زمبان و مورنوتا ناحیه‌ی سرزمین گوتیوم شهرهای مقدس آن سوی دجله را که مدتی دراز پرستشگاه‌هایشان دست‌خوش ویرانی بود، تعمیر نمودم و پیکرهای خدایانی را که جایگاه آن‌ها در میان آنان بود به‌جای خود بازگرداندم و در

پادشاهی بزرگ که ویران می‌شود، پادشاهی پارس است. پس با آن و اسپارت متعهد شد و به سوی ایران حرکت کرد. از رود هالیس گذشت و از راه کاپادوکیه، پتریوم به کناره‌ی دریای سیاه (نزدیکی سینپ) رسید. کوروش نیز که اندیشه‌ی جنگ می‌پخت، پیاده نظام و سواره نظام آراست و از سربازانش خواست اسب و سلاح نیکو کنند و تن در ورزش بپیورند. به این ترتیب، ده هزار تنی سواره و شماری آراهی داس‌دار فراهم کرد و شترانی با دو کماندار مهیا ساخت. چرخ‌های آراهه‌ها را محکم‌تر کردند و محورها دارای طول بیش‌تر شد تا دیرتر منحرف گردد و دیرتر در هم بشکند. ترتیباتی هم داده شد تا آراهه‌ها بهتر رانده شود و به راحتی دشمن را مضمحل کنند. برج‌هایی از چوب نیز ساختند تا در میان صفوف سپاه قرار گیرند. با دالان‌هایی تنگ که هر یک بیست نفر سرباز را در خود جای می‌داد. این چنین بود که در سال ۵۴۷ قبل از میلاد کوروش سپاه را سامان داد، مسوولیت‌های هر بخش را مشخص کرد و روانه‌ی سارد شد. (در راه، کیلیکی‌ها را تحت فرمان درآورد، با کاپادوکیه و ارمنستان نیز چنین کرد.)

کوروش در تیریوم با کروزوس رویاروی شد. جنگ کشته‌هایی فراوان داد، ولی سرانجام کوروش پیروز شد و کروزوس به سارد گریخت تا نیروهای کمکی از مصر و بابل برسند. او از آمازیس و بنونید یاری می‌خواست و فرستادگانی به اسپارت و بابل و مصر فرستاد تا زمستان سرد بگذرد و بهار فرصت جنگ بدهد. اما کوروش به بابلیان پیشنهاد سازش داد و بی‌طرفی بنونید را خواستار شد و او پذیرفت. پس کوروش از پشت سر خویش اطمینان یافت و به سارد یورش برد. در زمستانی که سخت بود و انتظارش نمی‌رفت شتران برابر نیز پیشاپیش سپاه بودند و اسبان لیدی را به بوی خود رم می‌دادند تا سواران خود را بر زمین بکوبند. از این‌رو، لیدی‌ها شکست خوردند و به دژهای شهر پناه بردند. پارسیان هم چهارده روزی شهر را به محاصره گرفتند تا به شهر رخنه کردند و دروازه‌ها را گشودند و کروزوس را به اسیری گرفتند.

این فتح به سال‌های ۵۴۷-۵۴۶ ق.م. بود. کوروش اما مانع تاراج و خرابی شهر شد تا «در جین غارت و تاراج بیش‌تر چیز، به دست افراد دغل» نیفتد، در حالی که شکست‌خوردگان به دست فاتحان معمول بود که تاراج و کشتار شوند.

پس از آن که سارد فتح شد، همه‌ی لیدیه و سرزمین‌های تابع‌اش از جمله مهاجرنشین‌های یونانی آسیای صغیر به فرمان کوروش درآمدند و کوروش فردی از مردم پارس به نام تالیال به حکومت سارد گماشت و آن‌گاه که فرماندار بعدی سارد، هارپاک مادی، به گشودن شهرهای یونانی‌نشین مثل یونید و خومه پرداخته مرزهای پادشاهی کوروش از شمال باختری به کناره‌های دریای اژه و دریای مدیترانه رسید. در بین سال‌های ۵۴۹ تا ۵۳۹ ق.م کوروش توانست پارت (خراسان) و گرگان را به دست آورد و به ویشتاسب بسپرد. زرنگ (سیستان) و هرات و خوارزم و یاختر و بلخ و شغد و گندار (دره‌کابل)، ننگوش (دره رود هیرمند) و هری و رجج، بلوچستان را هم به سرزمین خود بیفزاید و در شمال خاوری تا کناره‌های جیحون پیش برود.

در آخرین ماه از بهار سال ۵۳۹ قبل از میلاد نوبت به بابل رسید.

### پنجم

پس از فتح بابل، کورش ده ساله زندماند تا کشور را تسخیر کند. او سرزمین پهناور خود را که به دریای آری نری (عمان) در خاور و دریای بنت اوکسن (سیاه) در شمال و جزیره قبرس و مصر در باختر و ایتوبی در جنوب می رسید به بیست شهریان نشین تقسیم کرد و برای هر یک شهریانی (خشن ژباوا) گماشت و از آنان خواست با مزد به عدالت رفتار کنند.

کورش، شاه بود و فرماندهی سپاه بود. دبیر و گنجور (خزانه دار) و فرماندهی پادگان هر پایتخت این شهریان نشین ها مستقیماً به او گزارش می دادند. بازرسانی به نام چشم شاه یا گوش شاه نیز هر ساله شهریان نشین ها را بازرسی می کردند.

کورش هفت ماه از سال را در بابل، سه ماه بهار را در شوش و دو ماه تابستان را در همدان می گذرانید. و همه جا از او به نام پادشاهی بزرگوار، بخشنده و آسان گیر یاد می شد. او در بخشندگی افرات می کرد. داد مظلومان را می داد. هوشیار و مهربان بود. متواضع و نرم دل بود. «به انسانیت» راغب تر بود تا به «کارهای جنگی» پس توانست دل های مردمان و ملل را طوری ببرد که همه می خواستند جز اراده ای او چیزی بر آن ها حکومت نکند. کورش رعایای خود را مانند فرزندان خویش عزیز می داشت و جمله ملل مختلف نیز وی را مثل پدر مهربان خود دوست می داشتند چون «تبعه ای خود را آرامش» می بخشید.

### ششم

مرگ کورش ناگهان فرا رسید. ماساژت های سگائی، نیمه صحراگرد، در آن سوی رود آراکس، مرز شمال خاوری را تهدید می کردند. کورش بر آن شد جنگ با آنان را خود رهبری کند. کمیوچیه را در بابل به شاهی گذاشت. پلی بر رودخانه ساختند و خود بر دشمن تاخت. اما ملکه ای ماساژت ها، تومی ریس، او را به دام انداخت. در این نبرد، کورش زخمی برداشت و پس از سه روز درگذشت. کمیوچیه جنازه ای کورش را برداشت و در آرامگاهی که او خود برای خویش و همسرش کاسان تان در مشهد مرغاب پاسارگاد ساخته بود، به خاک سپرد.

بر لوحه ای در دیوار آرامگاه کورش نوشتند: «ای انسان! هر که باشی و از هر جا که بیایی، زیرا می دانم خواهی آمد، من کورشم که برای پارسیان این پادشاهی گسترده را بنیان نهادم. پس بدین منستی خاک که مرا پوشانده است، رشک مبر».

و در بالای سر، به خط و زبان پارسی چنین آوردند: «ای انسان! من پسر کمیوچیه هستم، من شاهنشاهی پارس را بنیان نهادم و بر تمام کشورهای آسیا فرمانروایی کردم. این گور را از من دریغ مدار».

### هفتم

کورش در خواب شبحی دید که گفت: «خود را آماده ساز، زیرا به زودی به ملکوت خدایان پرواز خواهی کرد». سراسیمه از خواب برخاست و چنین تعبیر کرد که به زودی به سرای جاویدان خواهد شتافت. پس قریاتیان فراوان فراهم ساخت و به درگاه خدایان برد و گفت: «ای خدایان این آخرین قربانی های مرا از یک عمر مجاهدت و کوشش از راه

مزیلگامی پادشاه جای دادم. من همه ی ساکنان آن ها را گرد آوردم و خانه هایشان را به آنان باز پس دادم. خدایان سومر و اکد که بنویند آن ها را به بابل آورده و بجای خدایان را خشمناک ساخته بود من به خواست مردوک که خدای بزرگ به صلح و صفا به جایگام پسندیده ی خودشان بازگردانیدم. یافه که تمام خدایانی که من در پرستشگاه های شان جای داده ام مرا در پیشگاه بابل و نبو دعا کنند...

کورش در بابل یهودیان را آزاد کرد. همان یهودیانی که نیوکه نصر پدر نبوید پس از هزرت فلسطین و شام و برانداختن دولت یهود به بابل آورده بود و شهرهای شان را ویران ساخته بود و معبد مقدس شان را برانداخته بود و آثار علمی و دینی آنان را از بین برده بود و اورشلیم را به ویرانه ای مبدل ساخته بود و از یهودیان زبان بریده بود و چشم بیرون کشیده بود.

کورش فرمان داد همه ی دارایی ها و اثاثه ی معبدی را که نیوکه نصر هنگام ویرانی معبد مقدس از اورشلیم به غارت آورده بود به یهود بازگرداند. سپس دستور داد وسیله ی بازگشت یهودیان به فلسطین را فراهم کند. شهرهای نابود شده شان را از نو بسازند و معبد را دوباره برپا دارند. او اعلام داشت که «خدایان آسمان تمام کشورهای دنیا را به دست من سپرد و فرمان داد تا برای پرستش او معبد مقدس را در اورشلیم به پا دارم. اکنون بر عهده ی هر یک از افراد یهود است که به سوی اورشلیم روی آرند و خانه ی خدا را در آن بنا کنند. تمام مردم و ملت من باید به یهود در انجام این امر کمک نمایند و آن چه از طلا و نقره و غیر آن لازم باشد برای شان فراهم سازند».

پس از این فرمان، پنجاه هزار خانواده ی یهودی از بابل به فلسطین بازگشتند و به آبادانی اورشلیم دست زدند و ساخت معبد را آغاز نمودند. این اقدام چنان دارای اهمیت بود که تورات، کورش را فرستاده ی خدایان و سنجی یهود معرفی می کند و می گوید: «تا کلام خدایان به زبان ارمیا کامل شود، خانواده روح کورش پادشاه یهود را برانگیخت تا در تمامی ممالک خود فرمانی نافذ کرد و آن را نیز مرقوم داشت و گفت پادشاه پارس چنین می فرماید: یهوه خدای آسمان ها تمامی ممالک زمین را به من داده است و او مرا امر فرمود که خانه یی برای وی در اورشلیم که در یهودا است بنا نمایم. پس کیست از شما از تمام قوم او که یهوه خدایش را برانگیخت و برود. او به اورشلیم که در یهودا است برود و خانه ی یهوه را که خدای اسرائیل و خدای حقیقی ست در اورشلیم بنا نماید و هر که پیش من بنده باشد در هر مکانی از مکان هایی که در آن ها غریب می باشم، مثل آن مکان او را به نقره و طلا و چوپایان علاوه بر هدایای نقره ای از برای خانه ی خدا که در اورشلیم است اعانت نمایند».

تا آن کورشم به نام مسیح خدایان نام می بود و می گوید: «خدایان به مسیح خویش را یعنی به کورش که دست راست او را گرفتم تا به حضور وی ایستاد و اسلوب سازم و کمرهای پادشاهان را بگشایم تا درها را به حضور وی مفتوح نمایم و دروازه دیگر بسته نشود. چنین می گوید که من پیش روی تو خواهم خرامید و جاهای ناهموار را هموار خواهم ساخت».

و نیز می گوید کورش: «شان من است و تمامی مغربت مرا به اتمام خواهد رسانید».

## به یاد دکتر محمد دامادی

در شماره‌های پیشین خبر دادیم که دکتر سیدمحمد دامادی (۱۳۲۰-۱۳۸۶)، دکتری ادبیات فارسی از دانشگاه تهران و مترجم و پژوهشگر زبان و ادبیات فارسی و انگلیسی و از ادبیات رهنما،

دامادی چندی در دانشگاه جندی شاپور اهواز و سپس سال‌های در دانشگاه اصفهان به تدریس پرداخت و در این سال‌های اخیر استاد پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی بود. هم‌چنین مدتی در انگلستان و اسپانیا به تدریس زبان و ادبیات فارسی مشغول بود.

از جمله آثار دامادی در زمینه‌ی تصحیح، تالیف و ترجمه عبارتند از: *تحفة الاخوان* و *خصایص قتیان*، *الادب و المروءة*، کتاب *مسائل زبان فارسی در چشم‌انداز تاریخی*، *ابوسعیدنامه*، شرح *اربعین*، شرح *عشق و عاشقی* (شرح مثنوی)، *فارسی عمومی* (مجموعه‌ی از زبان) که پیش از انقلاب منتشر شد و *فارسی عمومی* که بعد از انقلاب به چاپ رسید و همچنین ترجمه‌ی برگزیده‌ی *مقالات فی الهوت*.

وی سال‌ها پیش از من شرح‌حالی خواست و گویا در مقام تدوین زندگی‌نامه‌ی مشاهیر ایران معاصر بود. این هم نمونه‌ی خط خوش وی که بر پشت کتاب *الادب و المروءة* نوشته است:

بشکلی می‌آرست ای مغز  
به استاد دکتر سید محمد حسن امین  
بالارادت و اهدای تقدیم می‌گردد  
تهران - ۳۳/۳/۱۳۷۷  
سید مرتضی



شرح از: علی‌اکبر عبیدی

لطف و کرم بپذیرید. من از یاری‌ها و راهنمایی‌های شما پیوسته سپاسگزارم. موهبت و تفضل شما بود که به من راه صواب را نشان داد و به کمک شما دریافتم از چه راهی پیش بروم و از خطا احتراز کنم. من از شما سپاسگزارم که توانستم هیچ‌گاه یاری شما را از نظر دور نداشته‌ام. حتا در اوج قدرت فراموش نکردم که انسانی بیش نیستم. اکنون یگانه استعدایم از درگاه شما این است که روزگار زودتر مرا در آغوش بگیرد و وطنم را عزیز و سعادتمند گردانید و عمرم را شرافتمندانه به پایان رسانم. کورش، سپس، دوستان و یاران و زعمای قوم را فراخواند و گفت: «ای پسران من و ای دوستانی که در این‌جا حضور دارید، بدانید که عمر من به پایان رسیده است... من در زندگی مردی خوشبخت بودم... هر آرزویی داشتم برآورده شد و دست به هر کاری زدم پیروز شدم. دوستان و یارانی از حسن تدبیر من برخوردار شدند و دشمنانم جملگی فرمانم را گردن نهادند. قبل از من، وطنم سرزمین کوچک و گمنامی در آسیا بود و حالا در دم مرگ آن را بزرگ‌ترین و مقتدرترین و شریف‌ترین کشور آسیا به دست شما می‌سپارم.

من به خاطر ندارم در هیچ جهادی برای عزت و کسب اقتدار ایران زمین مغلوب شده باشم. جمله آرزوهای من برآورده شد و سیر زمان پیوسته به کام من بود. اما از آن‌جا که پیوسته از شکست و ادبار در هراس بودم، خود را از خودپسندی و غرور برحذر می‌داشتم و حتا در پیروزی‌های بزرگ خود، پا از جاده‌ی اعتدال بیرون نهدم و بیش از حد مسرور و شاد نشدم. حال که آخرین روزهای عمرم فرا رسیده است خود را بسی خوش‌بخت و سعادتمند می‌بینم که فرزندانم که خداوند به من مرحمت نموده همه سالم و در عین نشاط و عقل‌اند و وطنم از همه جهت مقتدر و پرشکوه و یارانی مسرور و محتشم‌اند.

آیا با این همه موفقیت و کامیابی نمی‌توانم بدین امید چشم برهم گذارم که یادگار جاودانی از خود به‌جا گذارده‌ام و آیندگان مرا مردی خوش‌بخت و کام‌یاب خواهند شمرد؟ ... باز هم می‌خواهم آخرین سختم را یک‌بار دیگر تکرار کنم و بگویم که بهترین ضربتی که به دشمنان تان وارد خواهید ساخت این است که با دوستان خود به مدارا و رافت رفتار کنید...»

کورش پس از ادای این جملات، دست حضار را فشرد، آن‌گاه روی خود را پوشاند و جان به جان آفرین تسلیم نمود. ■

### منابع

- ۱- آزاد، مولانا ابوالکلام، کورش کبیر، ترجمه‌ی بلستانی پاریزی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۲.
- ۲- لوستن، ات، تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، ترجمه‌ی محمد مقدم، تهران، ابن‌سینا، ۱۳۴۰.
- ۳- دیاکونوف، میخائیل میخائیلوویچ، تاریخ ایران باستان، ترجمه‌ی روشی ارباب، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳.
- ۴- قاریخ‌ماه، ترجمه‌ی کریم کشاورز، تهران، پیام، ۱۳۷۵.
- ۵- گزنفون، سیرت کورش کبیر، ترجمه‌ی وحید مازندرانی، تهران، کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۰.
- ۶- کورش‌نامه، ترجمه‌ی رضا مشایخی، تهران، مؤسسه‌ی ترجمه و نشر کتب، ۱۳۳۲.
- ۷- گبرشمن، رومن، تاریخ ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه‌ی محمود بهفروری، تهران، جامی، ۱۳۷۹.
- ۸- کتاب مقدس (عهد عتیق و عهد جدید).